



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۲۹

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قَالُوا أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾ ﴿۸۲﴾ لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۸۳﴾ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۴﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۷﴾ قُلْ مَنْ يَدِيرُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۹۰﴾

بیان مراتب معرفت‌شناسی

آنچه در فضای حجاز حاکم بود تفکر مادیّت بود از يك سو، معرفت‌شناسی حسّی و تجربی بود از سوی دیگر، معیار شرف هم ثروت و داشتن نیاکان فاخر بود از سوی دیگر. قرآن کریم همه این معیارها را ارزیابی کرد فرمود هیچ کدام از اینها معیار فضیلت نیست آنچه معیار فضیلت است مشخص کرد معرفت‌شناسی حسّی و تجربی را محترم شمرد لکن بالاتر از معرفت‌شناسی حسّی و تجربی، معرفت‌شناسی تجریدی و عقلی را ارائه کرد و بالاتر از معرفت‌شناسی تجریدی عقلی، معرفت‌شناسی شهودی را فراسوی اینها نصب کرد فرمود: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ

﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾^۱ اگر به علم‌الیقین برسید و عمل کنید هم‌اکنون که در دنیا هستید جهنم را می‌بینید که این علمِ شهودی است و بالاتر از آن علمِ تجربیدی.

اصول اساسی معیار و مفاهیم عزّت و افتخار

در جریان فخرزدایی فرمود فخر به يك حقیقتِ پایدار است (این اصل اول) آن حقیقتِ پایدار خداست و لاغیر (اصل دوم) انبیا و مؤمنان از شرف و عزّت برخوردارند که ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ (این اصل سوم) و معیار عزّت و شرفِ انبیا و مؤمنین، یاد خدا و اطاعت فرمان خداست (اصل چهارم) این یاد خدا و فرمان خدا به صورت قرآن کریم ممثّل شد (اصل پنجم) لذا می‌فرماید این قرآن ﴿لَذِكْرُكَ وَلِقَوْمِكَ﴾^۳ بنابراین اگر در آیه‌ای که قبلاً بحث شد در همین سوره مبارکه «مؤمنون» که فرمود: ﴿بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾^۴ این ذکر به معنای فخر و مقام و شرف معنا شد بر اساس همین تحلیلهای پنج‌گانه گذشته است یعنی آنچه مایه شرف شماست ما آوردیم، چه چیزی مایه شرف شماست؟ «ذکر الله» و اگر در تفسیر سیدنا الاستاد در المیزان و در کتابهای دیگر ذکر به معنای ذکر خدای سبحان شد،^۵ چون سببِ این شرف است. در فضایی که درباره شرف و افتخارات سخن به میان می‌آید قرآن باید بیان کند که آنچه سببِ شرف و افتخار شماست ما گفتیم و آن این است که شما به عزیزِ مطلق به شریفِ مطلق به کاملِ مطلق سر بسپارید بنابراین این دوتا ذکر در طول هم‌اند ذکر به معنای شرف و فخر، در سایه ذکرِ یاد حق و ذکرِ نام حق و یاد حق خواهد بود.

۱. سوره تکوین، آیات ۵ و ۶.

۲. سوره منافقون، آیه ۸.

۳. سوره زخرف، آیه ۴۴.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۷۱.

۵. ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۸۳؛ ر.ک: المیزان، ج ۱۵، ص ۴۷.

مطلب بعدی آن است که آنچه اینها در جاهلیت می گفتند این بود که پشت سر هم می گفتند که نیاکان ما که این طور نگفتند نیاکان ما که ندیدند در عصر آنها که نبود! اینها آثار الهی را هم بر این حرفهای نیاکانشان بار می کردند یعنی نه تنها در مدار تقلید حرکت می کردند بلکه [معتقد بودند] آنچه نیاکانشان داشتند حق بود و آنچه نداشتند باطل بود! مشابه آنچه ما درباره ذات اقدس الهی قائلیم اینها هم درباره گذشتگان شان قائل بودند؛ ما بر اساس رهنمود قرآن می گوئیم آنچه را خدا می داند در جهان موجود است آنچه را خدا نمی داند معدوم محض است و باطل صرف است مگر می شود چیزی را خدا نداند؟! درست است که اگر شیئی باشد یقیناً معلوم خداست چون خدا ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۶ است اما لاشیء [و] معدوم محض [چطور؟] آیا خدا هیچ چیز را می داند؟ آدم باید بگوید چیزی را معرفی کند نام ببرد مفهومی ماهیتی اسمی رسمی چیزی بگوید بعد بگوید آیا این را خدا می داند یا نه بله یقیناً خدا می داند اما معدوم محض را که خود انسان از آن هیچ خبری ندارد می شود گفت خدا می داند یا نه، خدا می فرماید نه ما نمی دانیم، ما نمی دانیم یعنی نیست لذا در جریان شرك می فرماید این حرفی که شما می زنید خدا نمی داند ﴿أَتُنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ﴾^۷ شما چیزی را می گوئید که خدا نمی داند، خدا نمی داند یعنی نیست.

هیچ کس نمی تواند بگوید: «عدم الوجدان يدلّ علی عدم الوجود» مگر خدا؛ تنها کسی که می تواند بگوید: «عدم الوجدان يدلّ علی عدم الوجود» ذات اقدس الهی است دیگران انبیا اولیا ائمه (علیهم السلام) اگر چنین فرمایشی فرمودند به تعلیم الهی است وگرنه اگر به خدای سبحان ارتباط پیدا نکند همان اصل رایج، حق است که «عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود» اگر انسان چیزی را نیافت دلیل نیست که آن نیست این قدر اسرار در عالم

۶. سوره بقره، آیه ۲۹.

۷. سوره یونس، آیه ۱۸.

هست ﴿غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۸ است که کسی خبر ندارد. فتحصل تنها کسی که می‌توان درباره او گفت «عدم الوجدان يدل قطعاً على عدم الوجود» ذات اقدس الهی است و اهل بیت (علیهم السلام) که به تعلیم الهی عالم‌اند چون خدا می‌فرماید من نمی‌دانم، این جریان بُتی که شما می‌گویید من نمی‌دانم یعنی نیست.

پندار مشرکین درباره وجود خداوند بر مبنای نیاکان

اینها همان حرف را درباره نیاکانشان می‌گفتند چه اینکه فرعون هم همین حرف را درباره خودش می‌گفت، می‌گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾^۹ من غیر از خودم خدایی نمی‌دانم یعنی نیست؛ این حرف فرعون در قسمت سلب و نفی مشابه همان حرف اوست در قسمت اثبات؛ يك وقت می‌گوید: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^{۱۰} يك وقت می‌گوید من نمی‌دانم یعنی نیست. اینکه فرعون می‌گوید چون من نمی‌دانم پس نیست، این بدترین دعوا و ادّعای اوست همان ادّعای ذات اقدس الهی را می‌گوید که ﴿أَتُتَّبَعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ﴾. خب پس در جاهلیت برای نیاکانشان این قدر ارزش قائل بودند که اگر نیاکان چیزی را نپذیرفتند دلیل بطلان بود و اگر می‌پذیرفتند دلیل حق بود، قرآن کریم آمده فرموده شرف شما در اعتبار به آن نیاکان پوسیده نیست شرف شما را ما آوردیم و آن یاد خدا و نام خداست بنابراین این دو ذکر در طول هم‌اند نه در عرض هم.

پاسخ قرآن به شبهه استبعاد وجود معاد

مطلب بعدی آن است که در جریان انکار معاد اینها شبهات فراوانی داشتند بعد جمع‌بندی شده‌اش در سوره مبارکه «القیامه» است در سوره «القیامه» فرمود اینها دلیلی بر نفی معاد ندارند گاهی استبعاد می‌کنند و می‌گویند

۸. سوره هود، آیه ۱۲۳؛ سوره نحل، آیه ۷۷؛ سوره کهف، آیه ۲۶.

۹. سوره قصص، آیه ۳۸.

۱۰. سوره نازعات، آیه ۲۴.

مگر می شود چیزی به نام معاد باشد ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُتَّقِينَ﴾^{۱۱} لکن در سوره مبارکه «القیامه» فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ

الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾^{۱۲} یعنی اینها مشکل

علمی ندارند وقتی پذیرفتند که خدا خالق آسمان و زمین است و این اشیاء قبل از اینکه وجودی داشته باشند خدا

اینها را آفرید خب یقیناً می تواند دوباره اینها را احیاء کند، سرّ انکار معاد این است که می خواهند جلوییشان باز باشد

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ می خواهد جلوییش باز باشد در میدان باز فسق و فجور داشته باشد چون وقتی -

معاد الله - معاد نباشد، حساب و کتابی نیست.

بررسی بطلان تناسخ و رجوع به دنیا پس از مرگ

مطلب دیگر این است که تناسخ يك فكر رایج آن روز حجاز نبود لذا در قرآن کریم درباره بطلان تناسخ

بالصراحه چیزی نیامده لکن فرمود رجوع به دنیا مطلقاً ممنوع است در همین سوره مبارکه «مؤمنون» در آیات بعد

خواهد آمد که ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^{۱۳} یعنی اینها وقتی از دنیا هجرت کردند وارد برزخ می شوند و

دیگر خبری نیست تا روز قیامت زنده بشوند گرچه حیات برزخی دارند پس کسی از برزخ به دنیا نمی آید خواه به

صورت تناسخ خواه به صورت غیر تناسخ. آنها [یعنی منکران معاد] چون می خواهند جلوییشان باز باشد انکار را

می کنند البته آنها منکر تناسخ هم بودند چون اگر حساب و کتابی در کار باشد ولو به نحو تناسخ، ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ

لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾^{۱۴} صادق نیست آنها می خواهند بگویند آخر خط مسئله مرگ است بعد از مرگ خبری نیست نه کسی

۱۱. سوره جاثیه، آیه ۳۲.

۱۲. سوره قیامت، آیات ۳ - ۵.

۱۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

۱۴. سوره قیامت، آیه ۵.

به دنیا برمی گردد نه کسی از آن طرف راهش را ادامه می دهد نفی محض است ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ این است.

تعبیر شیخ طوسی درباره اختلاف قرائت «الله» ﴿سَيَقُولُونَ لَهِ﴾

مطلب دیگر این است که برخیها در قرائتهایی که در همین آیات شده که ﴿لَهِ﴾ قرائت کردند یا «الله» قرائت کردند به تعبیر مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان بعضی با «الف» قرائت کردند «سَيَقُولُونَ لَهِ» بعضی بدون «الف» قرائت کردند ﴿سَيَقُولُونَ لَهِ﴾^{۱۵} گفتند هر دو پاسخ به يك جا برمی گردد يك وقت است می گویند که این خانه برای کیست می گویند «للزید» يك وقت می گویند مالك خانه کیست می گویند زید این به نحوه سؤال و جواب برمی گردد روح مطلب یکی است اگر گفتند خانه برای کیست می گویند «للزید» اگر گفتند مالك خانه کیست می گویند زید؛ اگر گفتند سماوات و ارض برای کیست می گویند برای خدا، اگر بگویند مالك و ربّ سماوات و ارض کیست می گویند الله لذا گاهی «الله» است گاهی «الله» طبق اختلاف قرائتی که اینجا هست اما طبق قرائتی که در هر سه جا ﴿لَهِ﴾ دارد بازگشتش به این است که آنها از تصریح به ربوبیت خدای سبحان استنکاف دارند منتها مشرکان حجاز با مشرکانی که در هند و غیر هند بودند یکسان نبودند آنکه محلّ ابتلاست همین مشرکان حجازند که قرآن کریم بخشی از آن براهین را ذکر کرده بخشی از براهین را هم در آیه ۹۱ که - ان شاء الله - در پیش داریم که بعد از تعطیلات - به خواست خدا - مطرح می شود عنوان می کند که ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ که توحید را بالضرورة ثابت می کند و شرك را بالضرورة منتفی می داند.

۱۵. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۸۹.

مطلب بعدی آن است که اینکه قرآن کریم می‌فرماید ما حرفهای انبیای قبلی را تصدیق می‌کنیم برای اینکه نیاز بشر چه در گذشته و چه در حال مشترك است؛ آنچه به نیاز مشترك برمی‌گردد ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^{۱۶} مطرح است آنچه مربوط به متغیّرات است بر اساس ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾^{۱۷} مطرح شده است.

فرق معنا و مفهوم احیا با خلقت موجودات

مطلب بعدی دربارهٔ احیا و امثال احیاست؛ اگر چیزی موجود نبود خدا آن را هستی داد می‌گویند: «أَوْجَدَهُ اللَّهُ» یا «خَلَقَهُ اللَّهُ» اگر چیزی موجود ولی حیات نداشت می‌گویند: «أَحْيَاهُ اللَّهُ» این احیاء اختصاص ندارد به حیات مجدد اگر موجودی زنده نبود و خداوند تازه به او حیات داد او را می‌گویند «أَحْيَاهُ اللَّهُ» چه اینکه می‌فرمایند وقتی بهار شده باران آمده خداوند زمینِ مُرده را زنده می‌کند، چه اینکه افرادی که در دنیا بودند و مُردند دوباره خدا آنها را زنده می‌کند پس احیاء اختصاص به کسی ندارد که قبلاً زنده بود بعد مُرد و دوباره زنده شد این حیاتِ مجددی که پیدا کرد مصححِ صدقِ احیاء باشد؛ احیاء یعنی حیات دادن خواه شخص قبلاً حیات داشت و از دست داد الآن دوباره زنده شده است یا نه، اصلاً حیات نداشت چه اینکه دربارهٔ زمینِ مُرده می‌فرماید خداوند ﴿يُخْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^{۱۸} این در هر دو حال می‌تواند صادق باشد.

هدفمند بودن نظام هستی دلیل بر ضرورت وقوع معاد

قرآن کریم معیار معرفت‌شناسی را از محدودهٔ حس بالا برده به محدودهٔ عقل رسانده فرمود حالا در محور عقل شما هر برهانی که بخواهید اقامه کنید می‌بینید که سماوات و آنچه در سماوات است و زمین و آنچه در زمین است موجود

۱۶. سوره بقره، آیه ۹۷؛ سوره مائده، آیه ۴۶.

۱۷. سوره مائده، آیه ۴۸.

۱۸. سوره روم، آیه ۱۹.

ممکنی‌اند و هستی اینها به خود اینها نیست، چون هستی اینها به خود اینها نیست هستی اینها به ذات اقدس الهی است.

اگر خدای سبحان فرمود من دوباره این موجود را زنده می‌کنم شما نه در امکانش شك کنید نه در وقوعش؛ در امکانش شك نکنید برای اینکه او قادر مطلق است قبلاً چیزی نبود او آفرید الآن می‌تواند دوباره برگرداند در ضرورت وقوعش شك نکنید چون ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾^{۱۹} و اگر معاد نباشد جهان می‌شود بی‌هدف و کارِ باطل زیرا اگر هر کسی هر چه به ذهنش رسید گفت هر چه به دستش رسید کرد و حساب و کتابی نباشد می‌شود جهان باطل در حالی که خدای سبحان دیگران را می‌فرماید: ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ﴾^{۲۰} یعنی شما در هرج و مرجید اگر نظم در عالم نباشد حساب و کتابی نباشد شما مریحانه زندگی می‌کنید یعنی در هرج و مرجید [چون طبق نظر شما] حساب و کتابی که نیست اما اگر ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^{۲۱} می‌شود جهان نظم هر کاری که انسان انجام می‌دهد زنده است و در محدوده خود انسان است.

حالا چگونه خدای سبحان این کار را در درون ما جاسازی می‌کند که می‌فرماید: ﴿وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾^{۲۲} از درون ما کتابی خارج می‌کند یا اگر از جای دیگر کتاب خارج بکند بالآخره متن اعمال ما را به ما نشان می‌دهد؟! خب مستحضرید که متن عمل آن طوری که در دنیا واقع شده با آن وضع مستهجنش که در قیامت حضور ندارد اما به سبکی در می‌آید که انسان کاملاً آن را می‌شناسد. مهم‌ترین عاملی که جلوی هرج و مرج را می‌گیرد و جلوی انسان را از بی‌گدار به آب‌زدن می‌گیرد همین اعتقاد به معاد است لذا در آیه ۷۴ سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود: ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ اینها حرفهایشان این است؛ با اینکه اینها از نظر اعتقاد به مبدأ

۱۹. سوره نساء، آیه ۱۲۲.

۲۰. سوره ق، آیه ۵.

۲۱. سوره ق، آیه ۱۸.

۲۲. سوره اسراء، آیه ۱۳.

همین ﴿سَيَقُولُونَ﴾ که قرآن فرمود دارند ولی چون منکر مسئله معادند ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ﴾^{۲۳} هستند. خب پس این چند پاسخی را که دادند با داشتن این عقاید هیچ کدام از اینها مصحح انکار معاد نیست.

تعبیرات قرآن بر مسحور بودن منکرین معاد و مصادیق آن

فرمود شما مسحورید؛ کلمه «مسحور» از دو طرف گفته شده است. سحر شده یعنی کسی که تشخیص نمی‌دهد باطل روست فرمود شما مسحورید برای اینکه گاهی تعبیر به سفاهت می‌کنند و چون دین محور عقل است فرمود: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾^{۲۴} گاهی تعبیر به محسور می‌کند چون دین حق است و آنچه حق را باطل می‌کند باطل را حق نشان می‌دهد اسطوره را حق می‌پندارد حق را اسطوره می‌پندارد می‌شود کار ساحرانه که ﴿يُخَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُ تَسْعَى﴾^{۲۵} فرمود: ﴿فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾. این کلمه سحر را هم بیگانه‌ها به انبیا نسبت می‌دادند که [به پیروان انبیا می‌گفتند] شما چرا رجل مسحور را اطاعت می‌کنید پیروی می‌کنید هم انبیا (علیهم السلام) آنها را به مسحور بودن متهم کردند در حقیقت آنها مسحور ابلیس بودند مسحور همان هوای نفس بودند؛ کسی که «لا یُمیز بین الحق والباطل» مسحورانه حرکت می‌کند.

یکی از راههای سکر شرب خمر است ولی قرآن کریم می‌فرماید اینها در سُکرت اند سُکر جوانی سُکر مال است سُکر مقام است ﴿إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^{۲۶} منظور این نیست که اینها مستانه حرکت می‌کنند منظور آن است که بی‌عقل حرکت می‌کنند این حرکت غیر معقول گاهی از آن به عنوان سُکرت یاد می‌شود گاهی از آن به عنوان

۲۳. سوره ق، آیه ۵.

۲۴. سوره بقره، آیه ۱۳۰.

۲۵. سوره طه، آیه ۶۶.

۲۶. سوره حجر، آیه ۷۲.

مسحور بودن یاد می شود فرمود: ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾ پس کسانی که متذکر به یاد الهی و عالم به احکام الهی می شوند و اهل تقوایند آنها از سحر مصون اند و کسانی که این موارد را انجام نمی دهند گرفتار سحرند.

حالا چون رسیدیم به سر مطلب و در آستانه سالگرد امام راحل (رضوان الله تعالی علیه) و بزرگداشت شهدای پانزده خردادیم همه شما را به ذات اقدس الهی می سپاریم امیدواریم ذات اقدس الهی این نظام پربرکت را تا ظهور ولیّ اش از هر گزند محافظ بفرماید! و اوضاع خاورمیانه را به نفع اسلام و مسلمانها خاتمه بدهد! مسلمانهای به پاخاسته مخصوصاً در عربستان بالأخص در بحرین (همه) را مشمول ادعیه زاکیه ولیّ عصر قرار بدهد! ما را هم حافظان و نگهبانان خونهای پاک شهدا مخصوصاً شهدای پانزده خرداد و تلاش و کوشش امام راحل قرار بدهد!

«غفر الله لنا و لكم والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته»